



این دوست، این دوست

(مجموعه داستان)

نویسنده:

سیده فهیمه میرسیا



کتاب سمندگان

سرشناسه : میرسید، سیده فهیمه، ۱۳۵۸ -
 عنوان و نام پدیدآور : اون دوست، این دوست: مجموعه داستان/ نویسنده سیده فهیمه میرسید
 مشخصات نشر : سمنان: کتاب سمنگان، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری : ۱۲۸ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۸۹-۲۴-۱
 وضعیت فهرست نویسی : فیفا
 موضوع : داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : th century۲۰ Short stories, Persian --
 : بندی کنگره
 : رده بندی دیویی
 شماره ثبت نشر ملی : ۴۸۴۴۶۱۴



کتاب سمنگان

اون دوست، این دوست

(مجموعه داستان)

نویسنده: سیده فهیمه میرسید

چاپ اول: ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۸۹-۲۴-۱

همه حقوق محفوظ است.

سمنان: بلوار نهضت شمالی، ساختمان ۸۲۶ تلفن ۰۲۱۴۸۰۷۴۶۰

samanganbook@gmail.com

۱۵۰۰۰ تومان

فهرست

- اون آقائه! • ۹
- اون دوست، این دوست • ۳۰
- مهمان نمازخانه • ۴۳
- بگو هفته چندم؟ • ۴۳
- لَبَّ تَه، مال مهمان من • ۶۵
- یرماد، مرد، پسر • ۷۲
- مستقیم از مسجد گورم نناد تا مسجدالعمری • ۸۹
- صفر و صفر • ۱۰۳
- قلب واررره • ۱۱۹

سخنی با خواننده:

گاهی وقت‌ها داستان نوشته می‌شود برای اینکه خواسته‌اند بنویسیم. گاهی وقت‌ها هم داستان به وجود می‌آید برای اینکه ما می‌خواهیم به وجود بیایم. داستان‌ها به بخوانند و چه بخوانیم که به وجود بیایند جزیی از ما هستند. دمه‌ایشان با ما حرف می‌زنند، گریه می‌کنند و می‌خندند. وقتی دختر بچه نرسیده استان اون آقائه که از دیدن زخم پای پدرش درد می‌کشید من هم درد می‌کشیدم.

جنینی که منتظر بود دوستش بیاید - حالا فرقی نداشت این دوست باشد یا اون دوست - من هم با او سخنی از طایفه حس می‌کردم. حتی وقتی مرد سقف خانه‌اش به سرش نزدیک کرد من هم تنگی جای او را حس می‌کردم.

زائر امام رضا خیلی دلش شکست که به جای حریمهای نمازخانه شده و من هم توی نمازخانه همراه با او دلم شکست.

هر هفته که می‌گذشت و دو جنین رشد می‌کردند، من هم بزرگ می‌شدم و می‌خواستم بدانم کی؟ و می‌پرسیدم هفته چندم؟

وقتی مرد برای یک متر زمین جلوی برادرش ایستاد و رفت که بجنگد و نخواست ملکش را از دست بدهد، من هم گفتم ملک‌مان باید بماند.

وقتی پیرمرد، پسر بچه را جابجا می کرد تا سنگینی او دستش را اذیت نکند و مرد توی حرم شرمنده زنش شد، من هم سنگینی بچه را حس کردم و شرمندگی مرد را فهمیدم و شدم جزئی از پیرمرد و مرد و پسر.

وقتی کنار ضریح جمعیت به مهره هایش فشار آورد نفس اش گرفت. من هم نفسم گرفته بود. او آن قدر آمده بود مسجد گوهرشاد و رفته بود که انگار من با او توی آن چند سال بین دو مسجد گوهرشاد و تا مسجد العمری رفته و آمدم.

صبر می کردم که ملوی چشم جوان رژه می رفت و غم او را زیاد می کرد من هم غم می کردم. صورتش صورتی بود و من هم بودم. وقتی به تیرانداز با یک چوب روی یک گیل کنار جزیره چیزهایی نوشت، انگار داشت حرف ها را خودش را می نوشت. ولی من می دانستم حرف دل او چیز دیگری است.

دیدم آدم های توی داستان را. وقتی کنار هم باشند می شوند یک خانواده و یک جمع دوستانه. شاید بتوانند راه گشای کسی باشند و مرهم غم کسی و آرامش بخش تنهایی او.

تصمیم گرفتم همه را جمع کنم کنار هم. ما نورت کردم و فکر کردم تا اینکه با کمک همراهان خوبم مجموعه حاضر شکل گرفت. تعدادی از این داستان ها برگزیده ی کشور یا استان در جشنواره ها هستند. از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۶. ولی به یقین همه آنها برگزیده دل من هم هستند. چون خودم آدم های شان را برگزیدم.

از اساتید و دوستان سپاسگزارم. دلسوزیشان برای تدوین اثر حاضر در قلب و ذهنم می ماند و معتقدم این دوستان بهترین مخلوق هستند.

بهترین جمله و برترین دعا را هدیه می‌کنم به همه مخلوقات زیبای
خدا در هر کجای دنیا.
و از نگاه من یکی از این زیباترین مخلوقات خدا در کنارم است و
هدیه خداست به من، «دخترم ساغر».

سیده فهیمه میرسید

۱۳۹۶